

متن پرسش

سلام استاد عزیزم . از شما خواهش می کنم راه چاره ای بهم نشون بدید. من پنج سال قبل با یک آقای مؤمنی فقط به خاطر ایمانش ازدواج کردم و الان واقعا مدتی که ناراحتم و به خاطر آبرویم ، درخواست طلاق نمی دم و اصلا این مسئله رو مطرح نمی کنم . استاد، واقعا تحمل شوهرم برام سخت شده و ما خیلی اختلاف فرهنگی داریم و او اصلا حرف من رو نمی فهمد. استاد من الآن که در حال زندگی هستم ، خیلی چیزها فهمیدم که قبلا نمی دونستم مثل این که خانواده شوهرم خیلی در زندگی مؤثر هستن و متأسفانه به مرور زمان بغض زیادی از خانواده شوهرم در دلم اومده و نمی دونم چه کار کنم ، بچه های فامیلشون بچه های انقی هستن که خیلی بی فرهنگ بار اومدن ، خودشون هم خیلی بی فرنگن و متأسفانه اخلاق و تفکر شوهرم یه جوریه که من اصلا نمی تونم باهاش حرف بزنم. استاد شوهرم روزی حتی یک ساعت هم برا من وقت نمی ذاره و من صبح تا شب تنهام . زندگی با همسر مؤمنم باعث شده که توقف عظیمی در شوق به دینداری در زندگی من ایجاد بشه و هرچی سعی می کنم نمی تونم به زندگیم نظم و شور الهی بدم. استاد، بنده در قبال پشیمانی شدید از ازدواجم به نظر شما باید چه کاری انجام بدم که به صلاحم باشد ؟ ضمنا ما بعد پنج سال بچه هم نداریم ولی با مشکلات زیادی که دارم توان و طاقت بچه داری رو در خودم نمی بینم . استاد می ترسم بچه دار بشم و فرزندم از خانواده ی همسرم بی تربیت بار بیاد. شوهرم قبل از ازدواج حرفایی می زد که به هیچ وجه عملی نمی کنه و بر عکسش رو الان انجام می ده. همیشه صبح تا شب بیرونه و روزای جمعه که منزل هست تا ظهر می خوابه و بعد می ره نماز جمعه و تا حالا برای من روز جمعه و غیر جمعه فرقی نداشته. استاد ، شوهر من از پدرش یک بت ساخته و حتی اگر حرف پدرش منطقی نباشه و ضرر به من بزنه گوش می ده (البته نه ضررهای کلان) و بابای شوهرم یه دیکتاتور عجیبه. شوهرم یه خلق خاصی داره که بهش علاقه ندارم و اصلا اهل گفتگو نیست. همیشه از وقتی که میاد خونه تا وقتی که می خواد بره بیرون میگه وقت ندارم وقت ندارم و این حرف به کلام روزمره اش تبدیل شده. همیشه در حال عجله هست و من هر حرفی بزنم می گه شیطانیه حتی حرفای عادی ، و دینداری رو فقط در حیظه ی خاصی می دونه و اگه من رو ببینه درحالی که دنبال پاسخ سوالی هستم که نیاز به دونستنش دارم اما یک مسئله ی صرفا دینی نیست ، واکنش بدی نشون میده ولی به نظر من خیلی عادی و طبیعییه که من راجع به مسائلی که باهاش سرو کار دارم ، اطلاعات داشته باشم و بارها بهش گفتم که من خودم حواسم هست که علم لاینفع کسب نکنم ولی کلا یه جوریه که انگار اصلا حرفای من رو نمی شنوه. از نظر شوهرم همه چیز مسلمه ، ولی من عقلا پایین تر از اون هستم و احساس نیاز به

مطالعه ی بیشتری راجع به چیزهایی که شوهرم می فهمه دارم اما اون این مسئله رو درک نمی کنه و من رو به خاطر کنجکاوی هاو مطالعه در باب اونها سرزنش می کنه . و اشتباهات خودش رو به خدا و پیغمبر و دین نسبت می ده درحالی که سیره ی بزرگان دین ، مؤید حرف هاش نیست .مثلا اگه کوچکترین انتقادی ازش بکنم میگه بین چطور شیطان اومده بینمون ، درحالی که به نظر من خیلی طبیعییه که زن و شوهر برای اصلاح روابطشون با هم گفتگو و انتقاد سازنده (نه قرق) کنن. تاحالا به بار هم منو درک نکرده و تا وقتی که سوال دینی ازش نپرسم با من حرف نمی زنه. من آدم ساده زیست و بی خیال نسبت به امور دنیا بودم اما برخورد همسرم ، ارزش های دینی رو در کام من تلخ کرده. از بهترین سالهای جوونی عمرم اصلا نمی تونم استفاده کنم و از زندگی مشترکمون اصلا راضی نیستم و همیشه تو ذهنم فکر می کنم که کاش با کس دیگه ای ازدواج کرده بودم. شوهرم از من انتظاراتی بیشتر از طاقت و توان من داره و فقط خودش رو می بینه و دین رو منحصر در فرهنگ خانواده خودشون می دونه و نمی تونه تصور کنه بقیه هم دیندار هستن ، درحالی که خونوادش حتی احکام شریعت رو هم به درستی انجام نمی دن. نظر شما چیه و توصیه شما به بنده چیه ؟ از شما خیلی ممنونم.

متن پاسخ

باسمه تعالی؛ علیکم السلام: (برای خودش) ۱- همه ی خواهران باید بدانند در عین آن که با ازدواج باید بین خود و همسرشان یک یگانگی به وجود آورند، از این که انسانی هستند که باید شخصیت خود را خودشان شکل دهند، غافل نباشند و لذا سعی کنید در خانه ی شوهرتان فرصت را غنیمت بشمارید و در اصلاح اخلاقی و عقیدتی خود بکوشید ۲- تربیت فرزند را خدا خودش کمک می کند و بیشتر تحت تأثیر مادر خواهد بود در فرزنددارشدن کوتاهی نکنید ۳- سعی کنید متوجه اهداف و نیت های خوب شوهر و پدرشوهرتان باشید ۴- تلاش برای ایجاد بهترین رابطه ی جنسی موجب شوق در دینداری و امیدواری به زندگی می شود ۵- اگر تصمیم بگیرید با شوهرتان و خانوادشان مدارا کنید پس از مدتی برکات زیادی به زندگی شما می رسد. موفق باشید